

از سري روشها

روش نقد

جلد دوم: نقد مکتبها آرمانها: آزادي

صفایي حائري، علي، ۱۳۳۰ ۱۳۷۸
از سري روشها: روش نقد جلد دوم / علي صفایي حائري (عين صاد). قم: ليلة القدر،
۱۳۸۱.

۷۲ ص.

۳۰۰۰ ريال. ISBN ۹۶۴-۷۸۰۳-۰۰۴-۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

مدرجات: ج ۲. نقد مکتبها آرمانها: آزادي ۱. نقد ادبي. الف. عنوان.

۹ ر ۷ ص / ۸۱ PN ۸۰۱ / ۹۵

کتابخانه ملي ايران ۱۹۷۲۱ ۸۱ م

روش نقد: جلد دوم: نقدمکتبها آرمانها: آزادي

علي صفايي حابري (عين صاد)

انتشارات ليله القدر ۲۳۲۸ ۱۷۱۲۳۲۸ ۰۲۵۱

تاريخ نشر: يابيز ۸۱

نوبت چاپ: اول

حروف چيني جديد: ليله القدر

چاپ: سرور

تيراژ: ۳۰۰۰

قيمت: ۳۵۰ تومان

شابك: ۹۶۴ ۷۸۰۳۰۴ ۴

(حق چاپ مخصوص ناشر است)

روش نقد: ج ۲
فهرست

فهرست

پیش درآمد	۷
آرمان‌ها	۱۱
آزادی	۱۹
تاریخ آزادی	۲۱
گام‌های آزادی	۲۳
شکل‌های آزادی	۲۵
آزادی از جبرها	۲۵
مداوا، نه مجازات	۲۷
آزادی از اسارت‌ها	۲۸
آزادی از آزادی	۳۵

عوامل آزادي ۳۷
آزادي از جبرها ۳۷
آزادي از اسارتها ۴۵
آزادي از آزادي ۵۰
نقش آزادي ۵۹
پيش درآمد

پیش درآمد

با نقد مکتب‌ها، به وسیله‌ی نیازها، طرح کلی، نقش تاریخی، اثر عملی، به نقد مکتب‌ها از راه آرمان‌ها رو می‌آوریم.

این نقد را وسیع و گسترده دنبال می‌کنیم. از آزادی، از آگاهی و عرفان، از تکامل و از رشد، توضیح و تحلیل بیشتری می‌آوریم.

از آرمان‌هایی: مثل لذت، ثروت، قدرت، شهرت و رفاه و عدالت در ضمن بحث آزادی، سخن رفته، که چگونه آزادی در شکل‌های پیچیده‌اش بر روی اینها اثر می‌گذارد و در اینها نقش اجرا می‌نماید.

انسان پس از بازی‌ها (لعب) و سرگرمی‌ها (لهو) به زینت‌ها و جلوه‌ها روی می‌آورد و به همین‌ها افتخار می‌کند، حتی به این که همسایه‌ی ما، یکی از دوستان ما، پسر یکی از آشنایان ما، فلان و بیسار و بهمان و به مدان است ... آنگاه نوبت ثروت اندوزی و ریاست طلبی می‌رسد (تکاثر)

روش نقد (جلد دوم)

در این مرحله، تجاوزها و زیاده طلبی يك دسته، به فقر و ننداری و بهره برداری از نندارهای مستضعف می انجامد و همراه ظلم و فقر و در زیر فشارهاست که آزادی و عدالت و رفاه، جان می گیرد و با هر سلول سلول مستضعفها مفهوم می شود.

آزادی در مفهوم وسیعش، بر روی این آزادی از زنجیرهای ستم و بهره برداری و استخفاف (پوک کردن) و استضعاف اثر می گذارد. این آزادهها هستند که عدالت را تا سر حد قسط و موااسات و ایثار، راه می برند و رفاهی را در این جو، بارور می کنند که به اسراف و تجمل دست نمی دهد.

این آزادی عظیم، نیاز انسان است و خواسته‌ی اوست. و این آزادی، در ترکیب ما، در ساخت ما ریشه دارد و بیرون از ما نیست که با دستور به ما بدهند و یا از ما بگیرند. این ما بیم که آزادانه می توانیم بردگی را نخواهیم و یا زنجیرها را پاره کنیم. برای این آزادی وسیع، انسان گام‌هایی برداشته. مکتب‌های سیاسی و انقلابی و عرفانی را همراه علوم آزادی بخش، طرح ریخته است. با تحلیل آزادی، می توان این مکتب‌های انسان دوست و طرفدار آزادی را نقد زد که چگونه شکل‌های پیچیده‌ی آزادی را تحلیل کرده‌اند و چگونه عامل‌های آزادی بخش را توضیح داده‌اند. و چگونه از نقش‌ها و نتیجه‌های آزادی پرده برداشته‌اند. آیا در حد نفی زنجیرها و کج دهنی به آنها مانده‌اند و با ولنگاری و هیپی گری گره خورده‌اند و یا برای

روش نقد (جلد دوم)

شکستن زنجیرها طرح و کادر و سازمانی راه انداخته‌اند و گامی برداشته‌اند؟ و این گام را به سوی چه شکلی از آزادی و چه قله‌ای از آن بلند کرده‌اند.

در این نوشته پس از توجه به آرمان‌ها و طرح ریزی آن‌ها، به نیازها و پایه‌هایی که آرمان‌ها بر آن استوار می‌شوند، اشاره شده که رفاه و عدالت به بیشتر از غریزه نیاز ندارند و آگاهی و تکامل به زیادتیر از فکر و عقل، در حالی که بیشتر از تکامل به بیشتر از غریزه و فکر و عقل نیاز دارد.

آنگاه از مفهوم آزادی، تاریخ کوتاهی از آزادی خواهی و گام‌های انسان برای رسیدن به آزادی، از شکل‌ها و عامل‌ها و نقش‌های آزادی توضیحاتی آمده است.

این نوشته، این بحث‌ها و توضیح‌ها، اگر بتواند دیوارهایی را که بر دور مفهوم آزادی کشیده‌اند بردارد، گامی برداشته است. آنجا که آزاده‌ها را نمی‌خواهیم از زندان‌ها رها کنیم، چرا دیگر مفهوم آزادی را در حصار زندان‌ها بگذاریم.

آرمان‌ها

آرمان‌ها

انسان زنده‌ی آرمان‌هایی است که او را از غار خویش و از جنگل سبز بیرون کشیده‌اند و تا امروزش رسانده‌اند. این آرمان‌ها یک شکل ثابت و بسته نداشته‌اند که هر روز دگرگون گردیده‌اند. این آرمان‌ها رابطه‌ی ثابتی با شناخت ما از خویش دارند.

لذت،

ثروت،

شهرت،

قدرت،

ریاست،

آزادی،

عدالت،

رفاه،

آگاهی و عرفان،

روش نقد (جلد دوم)

تکامل، اینها آرمان‌هایی هستند... که با شناخت‌های مستمر ما تغییر شکل داده‌اند... و تا این حد رسیده‌اند. ما نمی‌توانیم چشم بسته، به راه بیفتیم و بگوییم برای امروز این آرمان عالی است، چو فردا شود فکر فردا کنیم.

ما در ساختمان یک بنای عظیم، هم محتاج طرح کلی و نقشه‌های جامع هستیم... و هم محتاج دید جزئی و کارهای هر روز. در طرح، مجموعه را می‌بینیم. در عمل، از جزئیات شروع می‌کنیم و دنبال بیل و کلنگ راه می‌افتیم و در نتیجه، رسیدن به اینها بن‌بست نخواهد شد، که ما راهی در پیش داریم. همراه طرح کلی، ساخت این مهره‌ها با پیچ‌های دیگری که ما به دنبالش هستیم، هماهنگ و هم‌نوا می‌شوند و صدایی بلند نمی‌کنند.

آنها که فقط کار هر روز را در همان روز می‌بینند، گرفتار کندکاری، خراب کاری، دوباره کاری خواهند شد. هر روز باید ساخته‌های پیشین را در هم بکوبند و راه رفته را باز گردند.

آنها که می‌خواهند... مجموعه‌ی راه را طرح ریزی کنند، به بینش و آگاهی عظیم‌تری نیاز دارند... و این آگاهی مجموعی است که راه‌گشای آنها در بن‌بست‌های دیگران است. با این آگاهی است که انسان نه در یک عصر، که در تمام نسل‌ها و نه در یک مجتمع که در مجموعه‌ی هستی منظور می‌شود و ملاحظه می‌گردد.

ما در جست و جوی مکتبی هستیم که از ما شناخت بیشتری به ما بدهد. و آرمان‌های بزرگ‌تری برای ما بیافریند؛ آرمان‌هایی که زندان ما و

روش نقد (جلد دوم)

حصار ما و دیوار ما نخواهند شد؛ چون مادام که این شناخت عمیق و این آگاهی عظیم از راه انسان و از خود انسان بدست نیامده باشد جز بن‌بست، جز حصار، جز دیوار چیزی نخواهی دید...

ما در جست و جوی مکتبی هستیم که این شناخت‌ها را نه با تلقین و تحمیل، که با تفهیم و تعلیم، با آموزش و با روش به ما بدهد و در دسترس ما بگذارد.

ما در جست و جوی مکتبی هستیم که نه با شعار، بل با شعور، رابطه داشته باشد و نفي شخصیت ما و مسخ انسان نباشد.

ما به این گونه می‌توانیم هر مکتبی را نقد بزنیم که چه آرمانی برای ما دارد، چه شناختی از ما به ما می‌دهد و چگونه این شناخت و آرمان را در دسترس می‌گذارد که ما را مسخ نکند و نفي نکند. آیا به ما روش می‌دهد و آموزش و یا تحمیل دارد و تلقین؟

ما در جست و جوی مکتبی هستیم که این شناخت‌ها و روش‌ها را در وسعتی مطرح کند و مجموعه‌ی راه را در نظر بگیرد. مکتبی که مسائل را در تمام هستی، نه در جمع و در تمام عصرها، نه در یک نسل طرح کند... و با این طرح کلی و این نگرش عظیم، مسائل هر روز را هم حل بنماید...

برای رسیدن به آرمان‌هایی در سطح لذت و رفاه و عدالت، به هیچ مکتب و مذهبی نیاز نداریم.

انسان برای رسیدن به این حد از عدالت و رفاه، نه عقل می‌خواهد و نه مذهب.

مگر اینها را با هدایت غریزه، نمی‌توانستیم بدست بیاوریم؟ سگ‌های

ولگرد صادق هدایت خود آگاهی نداشتند، از این رو خودکشی و رنجشان نبود. زنبورهای کندو، مذهب و مکتب نداشتند و فقط با هدایت غریزه و وحی و رهبری جبری، به جریان شلوغ زندگی خویش ادامه می‌دادند.

اما برای رسیدن به بیش از عدالت و رفاه، برای رسیدن به عرفان و تکامل، به عقل و مکتب‌ها، نیاز هست، ولی به وحی و به مذهب هیچ، که عرفان هند و مکتب‌های وجودی غرب، هر دو نشان این خود کفایی و این دو حرکت عرفانی و تکاملی هستند.

و از همین جاست که از زیر مذهب فرار می‌کنند و بار مذهب را می‌اندازند. آن آزادی و عدالت و رفاه و آگاهی و تکاملی که آن‌ها می‌خواهند، نه نماز می‌خواهد و نه اقامه و نه این همه بند و قید. آزادی چین و کوبا و سوئد و ژاپن و آلمان را کدام مجاهد مسلمی بدست آورده؟

آیا الجزایر و لیبی و کشورهای اسلامی تا این حد رسیده‌اند؟ آیا انقلاب‌های عظیم و خون‌های گرم مجاهدان ما، این اندازه رویش و باروری داشته است؟ پس برای چه این بار را به دوش بکشیم؟

آیا از همین جا نیست که مجاهدان دیروز، منافقان امروز می‌شوند؟ برای رسیدن به این آرمان‌ها مذهب بار زیادی است و نه تنها مذهب که حتی مکتب‌ها هم زیادی هستند. هدایت غریزه برای اینها کافی است. هر چقدر که ما ابزار بهتری یافتیم، قدرت غریزی را بیشتر از دست

دادیم... و در نتیجه رفاه و لذت و آسایش خویش را باختیم. انسان امروز به صنعت بیشتر رسیده نه به عدالت و لذت زیادت. انسان امروز به خون و دود و ترانه‌ی باروت رسیده، نه به عدالت و قسط. انسان در حرکتش هر چقدر قوی‌تر شد ضعیف‌تر گردید... دیروز فریادش کوه‌ها را می‌لرزاند، اما امروز که دستگاه‌ها جلودار او هستند صدایش پرده‌ی گوش‌ها را هم نمی‌لرزاند. دیروز چشمش دورها را می‌دید، اما امروز که دوربین‌ها همراهش هستند چشمش خودش را هم نمی‌بیند. دیروز گوشش صدای بال‌ها و پایی حشرات را می‌شنید و امروز صدای انسان‌ها و جنگل‌ها را هم نمی‌شنود. دیروز حس و هوشش راهنمای خوراکش بود و امروز طب تغذیه‌اش هم برایش کافی نیستند و... انسان هر چقدر قوی‌تر شد ضعیف‌تر گردید و رفاهش را باخت. او با آنچه که داشت به رفاه و عدالت هم می‌رسید. این تلاش و کوشش انسان، نشان دهنده‌ی آرمانی است بالاتر از آگاهی و عرفان و بالاتر از تکامل؛ چون انسان بیشتر از آزادی، عدالت و رفاه، بیشتر از آگاهی و تکامل استعداد دارد. این آرمان‌ها که امید امروز انسان هستند، فریب فردای او و زندان و بن‌بست روزهای دیگر او خواهند شد... آخر انسانی که پس از عدالت و آزادی و رفاه و پس از آگاهی و عرفان،

روش نقد (جلد دوم)

به اوج تکامل رسید و استعدادهایش را شکل داد و در اوج نگه داشت، تازه در این بن بست می ماند... که با این همه استعداد تکامل یافته چه بکند؟

انسانی که در ابزار و در نیروهای درونی به تعادل و تکامل رسیده و در این هر دو قسمت پیش آمده و نه فقط در بُعد ماده که در بُعد معنی و قدرت های روحی به اوج رسیده، این انسان تکامل یافته در این دو بُعد، این ماشین پیشرفته تا این حد، به کجا می خواهد برود؟ آیا باز هم تا توالد و آشپزخانه؟ و زندگی بسته؟ و تلاوت تکرار...؟

این که با کمتر از این حرف ها تأمین می شد. آیا با این همه سرمایه، باز همان مقدار سود؟

و این است که خود عرفان و تکامل هم می شوند بن بست انسان، می شوند عامل عصیان و می شوند دیوار او. تا او دوباره به تولدی دیگر برسد باید مرگ هایی را بپذیرد...

این آرمان ها تا این حد هم، بن بست انسان می شوند... و این است که انسان باید به گونه ای شروع کند که راهش را بتواند ادامه بدهد.

او باید حساب پس از تکامل را هم بکند... که پس از رسیدن به شکوفایی ها و به عدالت و به قسط... اگر امکانش پیش بیاید... باید تا کجا برویم؟

این ماشین شکل گرفته ی عظیم، آیا راهی برایش نیست؟ صراطی ندارد؟ و جهتی ندارد؟ و محرکی ندارد؟ و روش حرکتی ندارد؟ و رهبری ندارد؟

روش نقد (جلد دوم)

و آیا با این همه فقر و نداری و با این همه شکل و کمال، جز عبث و پوچی چه چیزی بدست خواهد آورد؟

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا (مؤمنون، ۱۱۵)، این دلیل عبث است. *أَيُّسَبُّ الْإِنْسَانَ أَنْ يُشْرَكَ سُدِّي (قیامت، ۳۶)*، این دلیل پوچی و مهمل ماندن و بیهوش شدن انسان است.

پوچی، حقارت انسانی است که رنج‌ها و دردهای بزرگ او را شکسته‌اند و راه‌های بزرگ او را به خویش خوانده‌اند و او نتوانسته جواب بدهد.

و عبث، عظمت انسانی است که راهش را بسته دیده و بن‌بست‌ها را در پیش... و خودش را بی‌مصرف.

انسان به شهادت استعدادهایش آرمانی دارد بزرگتر، حتی از آگاهی و تکامل... و مکتب‌های موجود در اوج، بیش از رفاه و آگاهی و تکامل برای انسان ندارند.

آن هم رفاهی که درد آفرین و رنج‌زاست و بی‌دردیش، بزرگترین درد. و آن هم آگاهی و عرفانی که خودش بن‌بست و قتلگاه انسان است.

و آن هم تکاملی که خودش فاجعه‌ی عبث و بی‌مصرف شدن را دنبال دارد.

بگذر از این که رفاه انسان، در هنگامی است که به تمام نیازهایش برسد و به تمام خواسته‌هایش راه بیابد...

آنجا که نیازهای عظیم‌تر انسان تأمین نشود، چگونه می‌تواند رفاه رو

بنماید و جلوه کند .
 و آنجا که راه‌هایش بسته است، چگونه انسان می‌تواند تکامل بگیرد و به اوج برسد .
 منی که خواسته‌هایم نزدیک است از پیام استفاده نمی‌کنم، که می‌خزم . و انسانی که
 نیازش در دسترسش هست با شکمش راه می‌رود و با دلش می‌خزد و دیگر پاهایش،
 به جریان نمی‌افتند و شکل نمی‌گیرند...
 هنگامی که ضرورتی نیست و خواسته‌ها در دسترس هستند استعدادها فلج می‌شوند و
 راکد می‌مانند .

برای نقد مکتب‌های موجود، ما می‌توانیم از این راه بهره بگیریم و با بررسی
 آرمان‌های آزادی و آگاهی و تکامل، بدون هیچ‌گونه تعصبی رو به مکتبی بیاوریم که
 شناخت بیشتر و آرمان بزرگ‌تر، آن هم با روش و آموزش عمیق‌تری را به ما هدیه
 کند . و ما را در تمام هستی، نه در یک جمع انسانی و در تمام عصرها نه در یک نسل،
 بررسی نماید... .

و البته مایی که آنچنان آرمان‌هایی داریم، از آرمان‌های پایین‌تر چشم نمی‌پوشیم که
 حتی بدانها هم شکل می‌دهیم؛ به لذت، ثروت و قدرت، شهرت، ریاست و به عدالت و
 آزادی و رفاه و به آگاهی و تکامل استعدادها، به این همه جلوه‌ی بیشتر و عمق
 زیادتری خواهیم داد .

آزادي

آزادي

آزادي، انتخاب ماست. آزادي موضع گيري ماست. اين مهم نيست كه در چه موقعيت، در چه شرايطي هستيم؛ مهم اين است كه در موقعيت ها، چه وضعيتي داريم و چگونه ايستاده ايم و موضع گرفته ايم.

ما در هر موقعيت مي توانيم موضع گيري هايي داشته باشيم. در نور مي توانيم با نور نگاه كنيم و برويم و مي توانيم به نور نگاه كنيم و در كوري بمانيم. همين طور در گرفتاري ها مي توانيم فریاد كنيم و مي توانيم صبر كنيم و مي توانيم بهره برداريم و مي توانيم به طلب برسيم. در برابر داروي تلخ، گاهي فریاد است و گاهي صبر و گاهي تشكر و گاهي طلب. اينها موضع گيري هاي ما هستند و انتخاب هاي ما هستند كه در موقعيت ها مي توانند بروز كنند.

با اين دید، آزادي، بیرون از انسان نیست. آزادي چيزي نيست كه به او بدهند و يا از او بگيرند. آزادي ما آزادي منشوري نيست كه با دستور و

روش نقد (جلد دوم)

منشور بیاید و با دستور و منشور برود. آزادی ما آزادی محتومی است که از ترکیب ما و ساخت ما، بدست آمده. و آزادی و حریت، جعل ما و آفرینش ما و خلقت ماست، که علی می‌گفت: <لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا>; بنده‌ی دیگران مباش که خدا تو را آزاد آفریده. جَعَلَكَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ صَبْحِي صَالِح، نامه‌ی ۳۱، از وصایای حضرت به امام حسن (ع).

الله، این جعل و خلقت توست، بردگی را انتخاب مکن، پس باز این تو هستی که آزادانه از آزادی می‌گذری و بردگی دیگری را می‌پذیری. تو با آزادی بنده می‌شوی و با آزادی درگیر می‌شوی و با آزادی می‌پذیری و انتخاب می‌کنی. این تو هستی که آزادی را نگه داشته‌ای و یارها کرده‌ای. تو مجبوری که آزاد باشی، این آزادی محتوم آفرینش توست.

این گفته درست مخالف آن برداشتی است که در نظریه‌ی شناخت مطرح شده؛ چون آن‌ها عقیده دارند که انسان مجبور است و سپس همراه شناخت‌ها که در رابطه با تولید شکل می‌گیرند، به آزادی می‌رسد. آزادی، نعمتی از پیش آماده نیست.

در این تز شناخت عامل آزادی است. کسی که به شناخت نرسیده آزادی ندارد، در حالی که شناخت، نتیجه‌ی آزادی و ترکیب خاص انسان است. اگر انسان از این ترکیب برخوردار نبود و آزاد نبود حرکت نمی‌کرد و به شناخت‌ها دست نمی‌یافت. این درست که شناخت‌ها و علوم، انسان را از جبرهایی آزاد می‌کند، ولی این شناخت‌ها، خود از آزادی انسان مایه گرفته‌اند. و این آزادی در ترکیب و آفرینش انسان ریشه دارد.

انسان آزاد است و با آزادي حتي به بردگي تن مي‌دهد. و اين آزادي‌هاي انساني، هنگام برخورد در جامعه، به قراردادهاي و تعهداتي مي‌انجامد که هر انساني با آزادي آن را خواسته و يا از آن سرباز زده است. انسان آزاد مي‌تواند به بردگي، به قرارداد، به تعهد مسئوليت تن بدهد و مي‌تواند رها و ولنگار، بگردد، در هر حال، آزادي از او نمي‌پرد. اين خود اوست که يك شکل را ترجيح مي‌دهد و به آن مي‌پيوندد و يا از آن مي‌بُرد و يا در نهايت رگ حيات خویش را قطع مي‌نمايد... و مرگ را و شهادت را بر مي‌دارد.

تاريخ آزادي

انسان آزاد، در اجتماعي که خودش آن را خواسته بود و به آن روي آورده بود، با اين قراردادها و پيمان‌ها و سپس با تجاوزها و درگيري‌ها و ستم‌ها و خون ريزي‌ها، همراه شد. در برخورد با اين حادثه‌ها، آزادي انسان شکل‌هايي مي‌گرفت و شکل‌هايي مي‌باخت.

آزادي قلمروهاي زيادي داشته، ولي در تمام آنها انسان با محدوديت‌ها و رهايي‌ها همراه گرديده. جبر فکري، جبر مذهبي و اعتقادي، جبر روابط، جبر آموزش و پرورش، جبر قلم و زبان و هنر مطبوعات... براي رسيدن به آزادي در قلمرو مذهب و اندیشه و روابط و آموزش و

روش نقد (جلد دوم)

پرورش و مطبوعات، انسان گام‌هایی برداشته و مبارزه‌هایی داشته است... آزادی فکر و عقیده، از عهد یونان قدیم و روم، طرفداران و مخالفانی داشته که مبارزه را تا دامنه‌ی قرن بیستم هم، پیش برده‌اند. به دنبال همین مبارزه‌هاست که طرفداران آزادی به منشور میلان و سپس به منشور تانت و بعدها به منشور حقوق بشر دست یافتند.

آن دو منشور، آزادی در قلمرو مذهب را برای مسیحیان و پرتستان‌ها همراه داشتند، اما منشور حقوق بشر، آزادی در قلمرو فکر و اندیشه و انتخاب و عقیده را به ارمان آورد. انسان در طول تاریخ از تاریخ آزادفکری، آبرت‌بایر، ص ۱۰ و ۵۳ و ۸۲ و ۱۱۴.

جبرهایی که بر او حکومت می‌کردند، رها شده و به آزادی‌ها رسیده است، با علوم، با قدرت، با شناخت، جبرهای را کنار ریخته و حاکم‌هایش را سر بریده است. با علوم از زیر بار جبر تاریخ و طبیعت و محیط و وراثت، آزاد شد و به کشف آنها و تسخیر آنها رسید. با قدرت و شمشیر در برابر حاکم‌ها ایستاد و با طاغوت‌هایی که او را اسیر می‌خواستند به مبارزه برخاست.

با شناخت عشق بزرگ‌تر، از غریزه‌هایش رها شد و به حکومت و فرمانروایی بر خویش رسید. پس از آنکه با شناخت وسعت‌ها از زندان محدوده‌ها بیرون آمده بود و حتی از بهشت هم بالاتر پرواز کرده بود.

راستی داستان درگیری انسان برای رهایی و آزادی، داستان پیچیده‌ای است. انسان با طبیعت، با قدرت‌ها، با خویش، درگیر می‌شود. ولی اینها

روش نقد (جلد دوم)

چندان تعجبی ندارد... شگفت آور آنجاست که انسان با آزادی هم درگیری می‌شود و از آزادی هم فراتر می‌رود و از آزادی هم آزاد می‌گردد.

گام‌های آزادی

مرغ بسته، آرزوی پرواز، بیشتر از دیوارهای قفس فشارش می‌دهد. انسان همراه فشارها، به آزادی فکر می‌کند و به این آرمان دل می‌بندد.

سرکشی، عصیان، پوچی، بی‌تفاوتی، نفی سنت‌ها و قراردادهای و عادت‌ها، گام‌هایی است که انسان در لحظه‌های فشار به سوی رهایی بر می‌دارد... این گام‌ها، گام‌های کوچکی است و همچون تکان‌ها و خیزک‌های شدیدی که می‌خواهند زنجیرها را بریزند، آن هم در هنگامی که دست‌ها بسته است.

پس از این نفی‌هاست که انسان به رهایی و آنگاه به آگاهی و شهود و آنگاه به تسلیم و پذیرش می‌رسد، ولی این تسلیم، پس از تشهد، از تمام عصیان‌های او عظیم‌تر است، که این تسلیم تمام عصیان‌ها را در خود دارد و با خود می‌پروراند.

پس از شناخت قانون‌ها و سنت‌ها، پس از این شناخت و شهود و تسلیم و پذیرش و همراهی با قانون‌ها، زمینه‌ساز حکومت‌ها و تسلط‌هاست. این تشهد، تسلیم را به دنبال دارد. و این تسلیم، تسلط و حکومت را. و این حکومت، تمام عصیان‌ها را در خود دارد.

عصیان بر عصیان، تسلیم شاهدهی است که با تسلیمش به تسلط و

بهر مگيري راه مي برد.

عصيان و نفي، پوچي و بي اعتنايي، عكس العمل ابتدايي انساني است كه آزادي را مي خواهد... و عصيان بر عصيان عكس العمل آزاده اي است كه حركت را و در حركت نور را خواستار است.

همراه اين عصيان هاست كه آزادي شكل هاي تازه اي مي گيرد و فرازهاي بلندتري را مي پيمايد.

آزادي از جبرها،

آزادي از اسارتها،

آزادي از آزادي،

اينها شكل ها و جلوه هاي آزادي هستند كه همراه آنها ديگر هيچ بندي بر انسان نمي ماند... و هيچ زنجيري او را نمي گيرد.

هر کدام از اين شكل ها به زمينه ها و عامل هايي نياز دارند.. همانطور كه هر کدام از اينها، نتيجه ها و نقش هايي را به دنبال مي آورند.

بايد از اين شكل ها و عامل ها و نقش ها پرده برداشت و آنگاه مکتبها را با تحليلي كه از اين شكل ها کرده اند و توضيحي كه از اين عامل ها داده اند و نقش هايي كه براي اين آزادي شناخته اند، نقد زد.

شکل‌های آزادی

شکل‌های آزادی

آزادی از جبرها

ما، درست همان گونه هستیم که محیط اجتماعی و ضرورت تاریخی و عوامل طبیعی و زمینه‌ی وراثتی و تربیتی، برای ما ساخته‌اند. اینها قالب‌هایی هستند که ما را در خود گرفته‌اند و جلوتر از انتخاب ما در ما جریان داشته‌اند.

فرهنگ ما، عادت‌ها و سنت‌های ما، حتی ژست‌های ما و زبان و کلمه‌های ما، آنهایی هستند که از پیش برای ما تعیین شده‌اند. جغرافیا، بر پوست و گوشت ما و وراثت بر سلول و خون ما و تربیت و آموزش‌ها، بر روح و روان ما، هنگامی هجوم آورده‌اند که ما پاسداری و دفاعی نداشته‌ایم.

اصولا ترکیب وجود ما، از حواس و احساسات و هوش و حافظه و

روش نقد (جلد دوم)

نتیجه‌گیری و سنجش و بهتر طلبی و بیشتر طلبی و... بدون مشورت ما، بدون حضور ما، بدون خواست ما، صورت گرفته است. اینها همه و همه، از محافظت نظام علیتی برخوردارند و با قانون‌های حساب شده همراه.

و همین است که عده‌ای انسان را محکوم می‌دانند و مجبور،

به دلیل نظام علیتی

و به دلیل علم الله

و به دلیل اراده الله.

می‌گویند اگر این کار را خدا خواسته، پس مجبور بوده‌ام و اگر نمی‌خواسته که نمی‌توانستم بی‌اورم.

می‌گویند این کارها از پیش تنظیم شده و خدا به آن علم دارد، گر می‌نخورم علم خدا جهل شود.

و می‌گویند تمام هستی از نظام علیتی برخوردار است و هیچ جهت ندارد که انسان را از آن جدا کنیم.

در برابر اینها دسته‌ی دیگر معتقد به آزادی انسان هستند،

به دلیل پشیمانی

و به دلیل مجازات‌ها

به دلیل حیرت و تردد.

می‌گویند اگر ما آزاد و خودسر نبودیم، نمی‌توانستیم پشیمان بشویم و

یا دیگران را مجازات کنیم، برایشان جرمی معتقد باشیم و نمی‌توانستیم که متحیر بمانیم.

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم بی‌شک انسان از آن جبرهای درونی و بیرونی برخوردار است. چه کسی می‌تواند اینها را نفی کند؟ چه کسی می‌تواند محکوم بودن و مجبور بودن خود را در این قسمت‌ها و در برابر این جبرها ندیده بگیرد. پیش از ما، بدون آگاهی ما و بدون خواسته‌ی ما، اینها جریان داشته‌اند و به ما شکل داده‌اند و در ما اثر گذاشته‌اند تا آنجا که بسیاری از حقوقدان‌ها برای مجرم، مجازات را ظلم می‌شمارند و می‌گویند مجرم دارای کروموزم اضافی است و مریض است و باید مداوایش کرد.

مداوا، نه مجازات

بسیاری از حقوقدان‌های دیگر، محیط را در جرم‌زایی و جرم‌زدایی مؤثر می‌دانند و محله‌ی سنگلج تهران را مثال می‌زنند، همانطور که در ماتریالیسم دیالیکتیک تاریخی، روابط تولید و در روانشناسی فروید، عقده‌های جنسی، در انسان و حالت‌های او مؤثر قلمداد می‌شوند.

این جبرها و این نظام علیتی است که دانشمند فیلسوفی مثل ماکس پلانگ را به حیرت می‌کشاند که بین نظام علیتی و اخلاق کدام را انتخاب

بنمایید.

علم به کجا می‌رود، ماکس پلانک.

با وجود این همه جبر، آیا احساس آزادی بیش از یک خیال، یک وهم، یک رؤیا، می‌تواند باشد؟

چگونه انسان می‌تواند از این جبرها آزاد بشود؟

آزادی از اسارت‌ها

در خون ما در وجود ما کشش‌ها و نیروهایی است که ما را به سمت زیبایی و لذت‌ها و تجملات و تظاهرها و جلوه‌ها می‌کشاند، گرچه اینها برای هر کس و در هر جامعه شکل خاصی دارد ولی در کل این کشش‌ها و جذب‌ها وجود دارند و شکل‌هایی گوناگونشان مسأله‌ای نیستند.

من شاید اوائل بلوغم بود که بر خودم نظارتی را شروع کرده بودم و در چهار مسأله ارزیابی و تدبیر داشتم:

الف حالت‌هایم: می‌دیدم که امید، یأس و قدرت، عشق و نفرت، کینه، محبت، در من رخنه می‌کنند و حالت‌های خستگی، وازدگی، هراس و تنهایی و... در من رفت و آمد دارند.

ب می‌دیدم از صبح که پلک چشم‌هایم باز می‌شوند تا شب چه کارهایی و حرکت‌هایی برای من هست و چه سرعت‌ها و شتاب‌ها و چه

آرامش‌ها و کندی‌هایی در کارهایم، همراه هستند.

ج با توجه به این دو مرحله از حالت‌ها و حرکت‌هایم دنبال عامل و انگیزه‌ی اینها راه افتادم که محرک‌های من چه چیزهایی هستند. راستی دنیای شلوغ و جالبی بود. می‌دیدم هر حرکت ساده‌ی من چقدر رابطه، چقدر بستگی دارد. حتی هنگامی که دست به سرم می‌کشیدم و یا گردنم را می‌خاراندم و یا سرم را بر می‌گرداندم و یا بر می‌خواستم و یا آرام آرام از سرعت پاهایم کم می‌کردم و یا سینه‌ام را صاف می‌نمودم و یا نفسم را در سینه‌ام حبس می‌کردم، می‌دیدم که در تمام اینها چقدر عمق و معنا نهفته است.

اینجا بود که با بازیگری نفس آشنا شدم و دیگر در هر حرکتی درس‌ها می‌دیدم و پیام‌ها می‌شنیدم.

یک روز با چند نفر از دوستانم از جایی می‌گذشتیم. چند نفر از خانم‌های پوشیده، آرام می‌رفتند. یکی از آنها کودکی را در بغل داشت، کودک سخت گریه می‌کرد و دخترک او را عوضی بغل گرفته بود و به مادرش که از دور می‌آمد تشر می‌زد که بیا بیا بچه‌ات را بگیر، حوصله‌ام سر رفت. مادرش با او هنوز خیلی فاصله داشت و او هم به راحتی می‌توانست بچه را ساکت کند و لااقل می‌توانست او را درست بغل کند و این طور ناشیانه او را به هق نکشد.

روش نقد (جلد دوم)

من بی‌اختیار خنده‌ام گرفت، خنده‌ی من و تمام حرکت‌های او معناهایی داشتند. دوستانم بی‌توجه بودند، از خنده‌ام پرسیدند، گفتم کارهایی که با سادگی از آنها می‌گذریم، از اعماق خبر می‌دهند.

به خاطر این که نشان بدهم که هنوز دخترم و شوهر نکرده‌ام و برای این که خواستگار بگیرم، بچه‌ای را که می‌توانم بغل کنم عوضی می‌گیرم و حرفی را که می‌توانم به مادرم آهسته بگویم، که چرا بچه‌ات را نمی‌گیری، بلند و خشن می‌گویم و این همه به خاطر این است که خودم را نشان بدهم که هنوز بچه‌ای ندارم و خواستگار می‌خواهم.

این بازیگری‌ها در تمام حرکت‌ها نهفته است. تفاوت این که یک دسته محکوم این عامل‌ها هستند و ناخودآگاه، فرمانبردار هستند و یک دسته با آگاهی و توجه از این بهره می‌گیرند. تفاوت ساده‌ها با شیطان‌ها در همین است که آن یکی را می‌توانی بخوانی، اما این، سخت پیچیده و خودش را پنهان کرده است، در هر حال، هر دو همراه عامل‌هایی هستند که آنها را به جریان می‌اندازد. من می‌خواستم این عامل‌ها را شناسایی کنم، جداً بی‌شماره بودند. هر حرکت من از چند تایی از اینها مایه می‌گرفت، مجبور بودم آنها را دسته بندی کنم.

یک دسته عواملی بودند که در من غوغا داشتند. خواسته‌ها، نیازها، هوس‌ها و تحریک‌ها، درونی خودم بودند که آرام نمی‌گذاشتند و به راهم می‌انداختند؛ *نفس*.

روش نقد (جلد دوم)

گاهی خودم کاری نداشتم و دیگر تأمین شده بودم، ولی می‌گفتم نمی‌شود نرفت، نمی‌شود نیامد. مردم حرف می‌زنند. اینجا بود که نگاه‌ها، حرف‌ها، توقع‌های مردم، مرا به حرکت می‌انداخت، می‌چرخاند؛ خلق.

گاهی نه حرفی بود در بیرون و نه محرکی در درون، اما جلوه‌ها و زینت‌ها، لذت‌ها و شهرت‌ها و ثروت‌ها و ریاست‌ها، انسان را، نفس مرده را، آرزوهای خفته را بیدار می‌کردند و جان می‌دادند و نمی‌دانی با چه شوری به راه می‌کشیدند و چه شعله‌هایی در این تنور خاموش می‌آفریدند.

گاهی نه حرف‌ها و نه هوس‌ها و نه جلوه‌ها، هیچ یک از اینها در من اثری نداشتند، اما وسوسه‌ها، تلقین‌ها، زیرگوشی‌ها مرا ضعیف می‌کردند و به راه می‌انداختند و توانم را می‌بردند که: *يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ*.

و وسوسه‌گرهایی که پنهانی و آرام از درون، عَظْمِ را می‌گرفتند، مهارم می‌زدند و با من بحث‌ها و گفت و گوها داشتند که چرا نشسته‌ای؟ مگر پا نداری؟ شاید می‌ترسی؟ مگر فلانی چه چیزی داشت که نترسیدی؟ اصلاً تو خیلی قوی‌تر هستی. چرا این قدر عقب می‌کشی؟ راه بیفت، زود باش، معطل نکن، آخ، اصلاً بنشین، خیلی زحمت نکش و دیگر نمی‌رسی، دیر جنبیدی، نمی‌دونم شاید بهش برسی، نمی‌دونم. بدو بدو...

این وسوسه‌ها و تحریک‌ها را به راحتی در خودم می‌شنیدم و با خودم

روش نقد (جلد دوم)

بحث‌ها داشتیم و در درونم غوغایی بود. می‌دیدم این شیطان چگونه نقطه‌های ضعف مرا می‌شناسد. چگونه مرا به آرزو می‌بندد. چگونه آرزوهایم را بیدار می‌کند و چگونه دنیا را زینت می‌دهد. و چگونه امر می‌کند و سستی‌های مرا با دستورهای محکم و پیاپی‌اش بر می‌دارد و به قدرت می‌رساند که:

لَا مَنِيَّةُمْ وَلَا مَرْئِيَّةُمْ .

نساء، ۱۱۹.

من آن روزها وقتی پای منبرها می‌نشستم که می‌گفتند در کعبه سیصد و چند بت گذاشته بودند، تعجب می‌کردم که در يك اطاق و این قدر بت؟! ولی بعدها دیدم که در دل کوچک من بی‌شمار بت‌ها صف بسته‌اند. و بت‌های بزرگ نفس و خلق و دنیا و شیطان، با بی‌حساب بت‌های کوچک، در من غوغایی راه انداخته‌اند و شب و روزم را پر کرده‌اند. آنها محرك‌های من بودند و من می‌خواستم که اینها را مهار کنم و می‌خواستم از کفر به شرك و به توحید برسم و تنها يك محرك برای خودم داشته باشم.

یکی از بزرگان وعده داده بود که اِيَّهَا النَّاسُ جمع شوید... تا برای شما حرفی را بگویم که نه نبی و پیامبری و نه وصی و ولی و رهبری، هیچکس نگفته.

مردم می‌گفتند: این دیگر چه می‌خواهد بگوید و چه ادعایی دارد؟

و آن بزرگ مرد گفته بود مردم! تمام انبیاء، تمام اوصیاء، تمام اولیاء

روش نقد (جلد دوم)

آمدند و گفتند موحد شوید؛ جز الله حاکم و محرکي نداشته باشید. در وجود شما جز او متصرف نباشد و امر و نهی نکند. همه گفتند: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَلِي مَنْ مِيْ گویم، نامردها بیایید مشرک شوید، بیایید يك پا هم خدا را شريك کنید. آخر همیشه براي غير او؟!!

بیایید در برابر این همه بت يك سهمي هم براي خدا بگذارید. به راستي که ما خوبهائمان کافر هستیم و خوبترهائمان مشرک. از ما تا توحيد؟ فاصله هاست.

و این که مي گویم کافر هستیم، نه کفر در اعتقاد است که منظورم کفر در عمل است. با این که به او رسیده ایم و به او علاقه مند شده ایم، در کارها و در زندگي از او چشم مي پوشیم و او را کنار مي گذاریم.

با تدبیر در این محرکها بود که خودم را مي شناختم که با چه نسیمهاي طوفان مي گیرم و موج بر مي دارم. و مي دیدم کاهي هستم که حرفهاي این و آن مرا مي غلطاند، در حالي که باید کوهي باشم که طوفانها گرد و خاکم را بگیرند و پاکترم سازند.

د مرحلهي بعد بررسی هدفها و جهتهاي حرکت بود. پس از آنکه حالتها و حرکتها و محرکها بررسی شده بودند، نوبت به جهت حرکت و هدفهائیم مي رسید که من چه مي خواهم؟ آیا لذت و رفاه را، یا آگاهی و بینش را، یا تکامل و شکوفايي استعدادها را و یا بالاتر از این همه،

روش نقد (جلد دوم)

رشد را و جهت دادن به استعدادهاي تكامل يافته را. نه زياد كردن استعدادها، كه زياد كردن خودم تا بتوانم استعدادهاي زياد شده ام را رهبري كنم. مي‌ديدم كه محرك‌ها، مرا به بيشتر از لذت و رفاه و يا آگاهي و تكامل نمي‌رسانند و جز خسارت براي من مي‌آورند.

مي‌ديدم من عمرم را شمع كرده‌ام... تا دشاهي‌ها را پيدا كنم. درست مثل آن بي‌خبري كه در شب تاريك براي يافتن پول سياهش كاغذي را آتش زده بود و چراغ كرده بود و صبح فهميده بود كه چك چند هزار توماني را از دست داده، براي رسيدن به پنج ريال پول سياه. من هم عمرم را شمع كرده بودم و چراغ راه كرده بودم كه چيزي را بيايم. همين پول‌هاي سياه و جلوه‌هاي پوچ و سبزه‌هاي زرد را.

پس از اين ارزيابي‌ها و تدبيرها بود كه مرحله‌ي نظارت و رهبري بر حالت‌ها و حركت‌هايم را شروع كردم و به انتخاب محرك‌ها و هدف‌هايم رو آوردم.

خواستم محركي را انتخاب كنم كه از من عالي‌تر و بهتر باشد و خواستم هدف‌ي را انتخاب كنم كه به من بدهد و از من نگیرد و عمرم را شمع راه پول‌هاي سياه نسازد.

هدف‌ي كه اگر فدايش شدم براي من فدائي **وَفَنِينَاهُ بِنَجْ عَظِيمٍ** . صافات، ۱۰۷. داشته باشد.

روش نقد (جلد دوم)

پس از این تصمیم بود که سنگینی اسارت‌ها را حس کردم و عمق وابستگی‌ها را شناختم. تا به حال من با دلم يك جا مي‌رفتم و مسأله‌اي نبود. از لحظه‌اي كه خواستم جدا بشوم و راهم را عوض كنم، تازه قدرت و نفوذ و ریشه‌هايش را مي‌ديدم و تازه قدرت و سوسه‌ها و تحريك‌ها را حس مي‌كردم...

آزادي از جبرها و آزادي از اسارت‌ها... اينها خواب‌هايي بودند كه بايد تعبيرشان مي‌كردم و رؤياهايي كه بايد به واقعيت مي‌رسيدند و پياده مي‌شدند.

آزادي از آزادي

بر فرض به اين آزادي‌ها مي‌رسيدم، بر فرض از انجماد يخ زدن، به وسعت تبخير راه پيدا مي‌كردم و آزاد مي‌شدم، تازه مسأله اين بود كه اين بخارهاي آزاد چگونه شكل بگيرند و چگونه مهار شوند؟ آيا نيروهاي عظيم، همين طور راکد بمانند و هرز بروند و هدر بشوند؟ و يا به حركت و سپس به روشني و نوري راه بيابند.

براي رسيدن به اين آزادي چگونه بايد شروع كنم و اين خواب سوم را چگونه تعبير بنمايم.

عوامل آزادي

اینها شکل‌هاي آزادي هستند. براي رسيدن به هر يك از اين مراحل ناچار به عامل‌هايي نياز هست. اين آزادي‌ها با شعار بدست نمي‌آيد و با تلقين و تحمیل بدست نمي‌رسد.

آزادي از جبرها

این درست است که انسان همراه جبرهاست و یا اینها از پیش او را شکل داده‌اند... و قالب‌گيري کرده‌اند. این درست است که اینها در او مؤثر هستند، هم تاریخ و هم جامعه و هم محیط و هم وراثت و هم تربیت. و این درست است که رابطه‌ي اینها رابطه‌ي مکانیکی و يك طرفه نیست، که رابطه‌ي متقابل و دو سره است، ولي عظمت انسان در همین است که از ترکیب این جبرها به آزادي مي‌رسد. انسان گرچه مجبور است، ولي محکوم نیست، اگر انسان از يك پا برخوردار بود و این پا، يك مصرف

روش نقد (جلد دوم)

داشت، اگر او از يك جبر و از يك عليت الهام مي‌گرفت ديگر مسأله‌اي نبود و رؤيائي آزادي تعبير ي نداشت.

ولي تركيب استعدادهاي انسان و رابطه‌ي اين جبرها به گونه‌اي است كه انسان به آزادي مي‌رسد و به نقد خویش مي‌پردازد و در برابر تمام آنچه كه به او راه يافته و هجوم آورده، سنگر مي‌گيرد و عصيان مي‌كند و دوباره خود را مي‌سازد و دوباره خودش خودش را مي‌زايد، پس از آنكه ديگران او را زاييده بودند. تركيب استعدادهاي انسان، هم شخصيت و من او را مي‌سازد كه مي‌گويي مال من، روح من و خود من.

و هم او را به آزادي مي‌رساند.

و هم كار او را مشخص مي‌كند و نقش او را نشان مي‌دهد.

هماهنگي نيروهاي دروني تا حدي است كه نيروها و جبرهاي بيرون را هم تسخير مي‌كند.

فكر با حركت جبري خودش از تجربه‌هاي حسي، شناختها را بدست مي‌آورد و جديدها را كشف مي‌كند.

عقل هم به گونه‌اي جبري، اين شناختها و اين جديدها را مي‌سند و بر آنها نظارت مي‌كند.

و بهتر طلبي انسان، او را به سوي بهترهاي سنجيده شده مي‌كشاند و انسان حركتش را شروع مي‌كند و از آنچه امروز با آن بود، آزاد مي‌شود. اين آزادي و اين حركت، از تركيب و هماهنگي اين استعدادها بدست مي‌آيد...

روش نقد (جلد دوم)

و با همین نظارت و با کشف همین قانون‌ها و راه‌هاست که انسان بر تاریخ و طبیعت و جامعه هم مسلط می‌شود و از جبر آن همه می‌رهد.

وراثت، تربیت، محیط، جامعه، طبیعت و تاریخ در انسان نیروها و شکوفایی‌هایی می‌آورند و این انسان است که با نظارت دوم عقل نظارت بر هدف‌ها این تأثیرها را کنترل می‌کند و آنها را می‌سجد و از آنها انتخاب می‌نماید.

انسان در استعدادها و نیروها مجبور است و در آزادی در اختیارش هم مجبور. او نمی‌تواند آزاد نباشد. نمی‌تواند اختیار نداشته باشد. این استعدادها و این اختیارها از پیش در او نقش داشته‌اند، ولی این استعدادها یک مصرف ندارند و یک راه برایشان نیست. و انسان می‌تواند به آنها جهت بدهد و سوزن عوض کند.

این آزادی و انتخاب انسان نتیجه‌ی ترکیب جبرهای درونی است. و این آزادی است که او را به علم و کشف قانون‌های حاکم و طبیعت و تاریخ و محیط می‌رساند. و با کشف این قانون‌ها، انسان به تسخیر آنها و سپس به تغییر آنها نائل می‌شود.

آزادی انسان نه به خاطر علم و آگاهی و درک ضرورت‌ها و جبرهاست، که از ترکیب استعدادهای اوست. این ترکیب است که در او خود آگاهی را می‌آورد و او را به علم می‌رساند.

انسان از دو جبر (جبر در استعداد و جبر در اختیار) برخوردار است و از یک آزادی؛ آزادی در مصرف و در عمل. معنای این آزادی این نیست که

روش نقد (جلد دوم)

انسان به هر چه بخواهد می‌رسد؛ چون دیگران هم در میان هستند و رابطه‌های متقابل هم هست. و چه بسا آزادی‌های دیگر مانع کار او بشوند سنگ چرخ او.

و همین است که درگیری‌ها و مبارزه‌ها بوجود می‌آید. و همین است که آزادی، زمینه‌ی بَغِي و ظلم می‌شود و باعث اختلاف و خون ریزی و فساد که فرشته‌ها از پیش با آزادی انسان و خلقت عظیم او، این *كان الناس أمة واحدة... فما اختلفوا... بغياً بينهم* . بقره، ۲۱۴.

خون‌ریزی و فساد و آفرینش را حدس زده بودند.
و در داستان آدم هم می‌بینیم که این انسان همیشه آزاد است و حق انتخاب دارد. و حتی پس از انتخاب می‌تواند دوباره عصیان کند و پس از عصیان، می‌تواند دوباره باز گردد، که: *عَصِيَ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى* . طه، ۱۲۱ و ۱۲۲.

این انسان، با این آزادی، کارش قابل پیش‌بینی هم هست؛ چون این انسان آزاد، در راهی گام بر می‌دارد که حساب شده است، اگر منحرف شود به بن‌بست می‌رسد و نابود می‌گردد و اگر در راه باشد به نتیجه‌ها و بهره‌ها دست می‌یابد و در این سطح انسان به جبر سوم می‌رسد و همراه سه جبر می‌شود و يك آزادی.

جبر استعدادها که همان تقدیر و اندازه گیری‌های الهی است.

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (طلاق، ۳). كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (زعد، ۸). وَ كُلُّ شَيْءٍ أَثَرُ ثَمَاهُ بِقَدَرٍ (قمر، ۴۹) ما این اندازه‌ها و تقدیرها را در تمام هستی از اکسیژن فضا گرفته تا مقدار گلبول‌های خون می‌توانیم ببینیم و بر اساس این تقدیر اندازه‌هاست که حدود و حقوق و قانون‌ها مطرح می‌شوند و حقوق اسلامی نه با روابط تولید که با این حدود و اندازه‌ها، رابطه دارد.

و جبر در اختیار و آزادی که نتیجه‌ی این تقدیر و ترکیب تقویم است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. (تین، ۴). بهترین قوام دادن و بیاداشتن در انسان بوده با استعدادها و پاهای گوناگون و سپس در سر راه گذاشتن او، که: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ السَّافِلِينَ، که او را باز گردانیم، در حالی که از هر پستی پستی‌تر بود و باید راه خویش را با پاهای عظیم خود شروع می‌کرد و پیش می‌آمد.

و جبر در مسیر و در صراط که همان سنت‌های حاکم بر هستی و جامعه انسان است.

سُنَّتَ اللَّهِ. وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَدْوِيلًا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا. فاطر، ۴۳.

و در این سطح به عمق آن کلام عظیم پی می‌بریم که: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ

الْأَمْرَيْنِ ; نه جبر است نه آزادی که هر دوی اینهاست. کافی ج ۱، ص ۱۶۰.

هم جبر است و هم آزادی. جبر در استعدادها، جبر در اختیار و جبر در مسیر، اما آزادی در مصرف و در عمل.

و با همین توضیح است که آیه‌های به ظاهر مخالف، مفهوم می‌شوند که تمام کارهای ما به خدا نسبت دارد، در حالی که با انسان رابطه دارد.

در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۷۸، ۷۹، دو آیه پشت سر هم قرار گرفته که در یک دید سطحی، از تناقض برخوردار است، اما با همین توضیح، عمق و احاطه‌ی آن مشخص می‌گردد:

۱. **إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَهْوًا لِقَوْمٍ لَا يُكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.**

۲. **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ** ; هنگامی که خوبی به آنها می‌رسد می‌گویند این از نزد خداست و هنگامی که به بدی‌ها برخورد می‌کنند، می‌گویند این از نزد توست. بگو همه از نزد خداست. چرا اینها هیچ حرف تازه‌ای را نمی‌فهمند. آنچه خوبی به تو برسد از خداست و آنچه بدی به تو برسد از خود توست. آیا این تناقض نیست؟

تمام کارها از آنجا که به اختیار ما می‌رسد، به ما مربوط می‌شود و از آنجا که اختیار ما از اوست و ما مجبوریم که اختیار داشته باشیم از خداست و به او ربط پیدا می‌کند. و از آنجا که اختیار و آزادی انسان خوب است و خلقت و آفرینش عالی است و بهترین تقویم است، تمام خوبی‌ها از اوست و تمام کارهای او خوب است که: **كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُهُ** ; آنچه آفرید خوب آفرید.

طه، ۵۰.

از آنجا که مصرف در دست ما بوده، تمام بدی‌ها از ماست. کارهای بد از آنجا که به مصرف و عمل و انتخاب ما مربوط می‌شوند، بدی دارند. در آنجا که به الله مربوط می‌شوند، خوب هستند؛ چون اختیاری که او در ما گذاشته بود، خوب بوده ما بد مصرفش کردیم. و در این دید بدی‌ها از آنجا

روش نقد (جلد دوم)

که به اختیار ما و خلقت ما برخورد می‌کنند، خوب هستند و از آنجا که به انتخاب و مصرف ما مربوط می‌شوند جرم و بد می‌شوند. او هستی را جوری آفریده که بدی‌ها و خوبی‌ها به ما باز می‌گردند و این است که تمام از اوست، خوبی‌ها و بدی‌ها... كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .

نساء، ۷۸.

و این ما هستیم که بد مصرف کرده‌ایم و بد انتخاب کرده‌ایم که: مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ .

در توحید عالی تمام کارها از خداست، که حتی اختیار ما هم از اوست. و با این دید پاداش و کیفر هم مطرح است، که اختیار ما مطرح بوده و ما مجبور بوده‌ایم با اختیار باشیم.

با این توضیح به جواب نظام علیتی و علم و اراده خدا هم می‌رسیم. چون خداوند اراده کرده که ما با اختیار باشیم و با اختیار خوبی یا بدی را به جا بیاوریم.

اراده‌ی او به عمل و اختیار ما تعلق می‌گیرد، نه به عمل تنها و این است که ما مجبوریم با اختیار باشیم.

و همین طور علم او. او می‌داند که من با اختیار این کارها را انجام می‌دهم.

روش نقد (جلد دوم)

و راجع به علم او بگویم: علم او مثل علم ما نیست که پیش بینی می‌کنیم و از قانون‌ها، آینده را کشف می‌نماییم که بگویم گر می‌خورم علم خدا جهل شود و علت‌ها به هم بخورد.

پیش‌گویی‌های ما پیش‌بینی است، اما اخبار غیبی و علم خدا پیش‌بینی نیستند، که بینش هستند؛ چون لازمه‌ی نامحدودی احاطه است و لازمه‌ی احاطه، حضور و لازمه‌ی حضور، آگاهی، که: **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**

حدید، ۳.

چون نامحدود است پس آگاه و همراه تمام هستی حضور دارد، **هُوَ مَعَكُمْ**. و این است که **يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْأَخْفَى**؛ پنهان و پنهان‌تر را می‌شناسد.

حدید، ۴.

طه، ۷.

اما نظام علیتی را می‌پذیریم، ولی نکته در این جاست که انسان از یک علیت برخوردار نیست. ترکیب جبرها و علیت‌ها او را به آزادی می‌رساند. ترکیب استعدادهای انسان او را آزاد می‌کنند؛ هم آزاد از جبرهای بیرونی، و هم آزاد از جبرهای درونی. انسان اگر گرفتار یک جبر بود، محکوم می‌ماند، ولی همراه جبرهای متعدد به آزادی می‌رسد. و این آزادی نه بر اساس درک ضرورت‌ها و علم به جبرهاست که علم و آگاهی انسان خود نظریه‌ی شناخت

نتیجه‌ی عامل دیگری است که همان عامل آزادی می‌شود.

بعضی می‌گویند آزادی انسان آزادی مشروط است؛ یعنی انسان در

روش نقد (جلد دوم)

شرایط موجود و در میان مسائل جبري، آزاد است، پس هر کس در شرایط تو قرار بگیرد مثل تو می‌شود و مثل تو انتخاب می‌کند. در اینجا يك مغالطه هست؛ چون هر کس در این شرایط می‌تواند مثل تو انتخاب کند، همانطور که تو در آن شرایط می‌توانستی انتخاب کنی و یا نکنی.

همین يك کلمه‌ي (می‌تواند) تفاوت مسأله است؛ چون در گذشته توضیح دادم که آزادي انسان و همچنین مسئولیت او نه بر اساس آگاهی و علم اوست، که بر اساس توانایی و ترکیب استعدادهاي اوست. انسانی که این ترکیب و توان را دارد باید آگاه بشود و مسئول است که چرا آگاه نشده. مسئولیت هست گر چه آگاه نباشد.

آزادي از اسارت‌ها

برای آزادي از اسارت‌ها، هوس‌ها، حرف‌ها، جلوه‌ها و تعصب و تقلید و تلقین و عادت عواملی است که در جای دیگر از آن سخن گفته‌ام و فهرست آنها از این قرار است:

۱ کنجاوي . با این نیرو سوال‌ها طرح می‌شوند و انسان برای به جواب رسیدن حرکت می‌کند و فکر جریان می‌گیرد.

۲ حقیقت طلبی . با این نیرو انسان از زیر بار خرافه‌ها و تخیل‌هایی که در جواب سوال‌ها مطرح کرده بود، آزاد می‌شود و به واقعیت می‌رسد.

این دو عامل در ما هستند. یکی حرکت را می‌سازد و فکر را به جریان می‌اندازد و دیگری این حرکت را رهبری می‌کند و ما را از اسارت‌ها

می‌رہاند.

از آنجا که در آن طرف وسوسه‌ها و تلقین‌های خلق و شیطان در میان بودند، باید در این طرف هم آموزش‌ها و شناخت‌های دیگر مطرح بشود و تعلیم‌ها و تفهیم‌های بیشتر به انسان برسد. و این است که شناخت‌هایی هستند که همراه *بیتات* و روشنگری‌ها به انسان هدیه می‌شود و او را به زهد و آزادی، آن هم نه زهد *ترك*، که زهد *أخذ* می‌رسانند؛ نه زهد گذاشتن که زهد برداشتن و آوردن، نه دنیا را رها کن، که دنیا را بردار. نه دنیا بد است که دنیا کم است و باید زیادش کنی و تجارتي را شروع بنمایی.

۳ *شخصیت انسان*. و این شخصیت در انتخاب شکل می‌گیرد و انتخاب در گرو سنجش و شناخت است.

۴ *شناخت عظمت انسان*. من هنگامی که خودم را شناختم که بیشتر از سنگ و بزغاله هستم؛ استعدادهای بیشتر و سرمایه‌های عالی‌تری دارم، دیگر به کار سگ‌ها و بزغاله‌ها، به لذت و رفاه هم قانع نمی‌شوم و با کم‌ها سودا نمی‌کنم.

۵ *شناخت وسعت هستی*. ما هنگامی که از سوراخ‌ها به قطارها نگاه می‌کنیم و آن را می‌بینیم، آنها در چشم ما بزرگ می‌شوند، اما آنجا که از بالا نگاه می‌کنیم و مجموعه را در یک دشت و در زیر آسمان بزرگ می‌بینیم دیگر چشممان آب نمی‌خورد و دلمان اسیر نمی‌شود.

من در کودکی افرادی را دیده بودم و خیال می‌کردم که خیلی بزرگ هستند، ولی بعدها که بزرگتر شدم دیدم که من یک سر و کله هم از آنها

روش نقد (جلد دوم)

بزرگترم. هنگامی که آنها را در میان بزرگترها دیدم فهمیدم که چقدر ناچیزند...

داستان آن کدخدای زاده را فراموش نمی‌کنم که پدرش را در میان اهالی ده می‌دید، احساس غرور می‌کرد، اما آن روز که با پدرش به شهر آمد و پدرش را در برابر فرماندار دید، دلش بر حقارت پدرش سوخت و غرورش شکست و از پدرش پرسید که چرا در برابر اینها، این طور شدي؟

۶ شناخت عظمت / الله . دلی که از الله سرشار شد، دلی که از هست آفرین پر شد، هستی پرش نمی‌کند و هستی نمی‌گیردش، که او از هستی بزرگتر است و هستی را می‌گیرد و بر می‌دارد و می‌آورد.

سید بن طاووس به پسرش می‌گوید: علی! اگر دنیا از دست چپ پدرت به او برسد، از دست راست او بیرون می‌رود، بدون آنکه دست چپ او آگاه شود. راستی خیلی حرف است.

این همه قدرت و وسعت، که دنیا را بردارد و با این وزنه‌ها کار کند و در این زورخانه‌ی دنیا و باشگاه هستی ورزیده شود و از اسارت وزنه‌ها آزاد شود و به آنها دل نبندد و خودش را پاسبان آنها و پاسدار بی‌حاصل و بی‌مقشان نسازد.

و باز این همه آگاهی که این همه را به چه کسانی برساند. و این منارها را در جایگاه خود بنشانند.

اگر برای ما در يك شب میلیون‌ها برسد، می‌بینیم که چقدر عاجزیم

روش نقد (جلد دوم)

که به کارش ببندیم و چقدر عاجزتر که به اهلش برسائیم. ما نه قدرت و زنده‌برداریش را داریم و نه شناخت مصرف و موردش را. و باز این همه وسعت که اگر از این دست داد آن دستش خبر نشود؛ یعنی میان دست‌ها سینه‌ای است به وسعت هستی که رازدار است و ستار است و مسلط است. پیداست، دست‌هایی که این قدر از هم فاصله دارند و این چنین سینه‌ای در میانشان هست، از یکدیگر مطلع نمی‌شوند؛ بگذر از ما که وقتی پوست پیازی را برمی‌داریم تمام عوالم را خبر می‌کنیم و گوش خواجه حافظ شیرازی را در قبرش کر می‌نماییم و داستان خودمان را اعلامیه می‌سازیم.

دلی که از عشق به الله پر شد، دلی که او را دید، از دنیا توشه‌ای برای راه بر می‌دارد و از دنیا کام می‌گیرد، نه این که در کام دنیا هضم بشود و طعمه دنیا گردد.

۷ شناخت دردها و رنج‌ها و مرگ‌ها.

آنها که فقط بهار را می‌بینند شیفته می‌شوند و آنها که فقط پاییز را می‌بینند مأیوس از دارایی‌ها، باد می‌کنند و در نداری‌ها پلاسیده می‌شوند، اما آنها که چهار فصل را می‌بینند و تدبیرهای گوناگون را می‌بینند که چگونه جانشین یکدیگرند و بهار و پاییز و زمستان، در سر چهار راه

روش نقد (جلد دوم)

فصول و در جاده‌ی زمان و در راه هستی سنگ نمی‌شوند و نمی‌مانند، از شعر شاملو.

اینها نه در دارایی‌ها آرام می‌گیرند و نه در نداری‌ها می‌پوسند، که امام می‌گوید: >
 إلهي إنَّ اِخْتِلافَ تَدبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَواعِ مَقادِيرِكَ مَنَعَا عِبادَكَ العارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ الي
 عَطاءِ وَ اليأسِ مِنْكَ فِي بلاءِ <.

مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

دو چیز بنده‌های عارف و آگاه را که با توبه آگاهی رسیده‌اند و به وسیله‌ی توبه شناخت‌ها رسیده‌اند، از آرامش در دارایی‌ها و یأس و إعرفوا الله باللّه. (کافی ج ۱، ص ۸۵). بِكَ عَرَفْتَهُ . مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

رنجش در نداری‌ها، باز می‌دارد:

يك: تدبیرهای گوناگون تو، دو: سرعت پیچش اندازه‌ها و تقدیرهای تو.

این تدبیرهای گوناگون و چهار فصل و این اندازه‌های سریع و متحرک، دیگر نه دلخوشی و آرامشی می‌گذارد که بگویی به به و نه یأس و دلگیری می‌گذارد که بنالی وای وای، بل کوششی می‌آفریند که در بهار و تابستان، برای وسعت خسیس زمستان گام برداری و توشه‌گیری و کام‌بستانی.

آنها که حرکت‌ها را دیده‌اند، نه امیدوارند و نه مأیوس، که فقط متحرکند و رهرو...

آزادی از آزادی

عظمت مذهب در همین است که با آن روش‌ها و آموزش‌ها انسان را به آزادی می‌رساند و راکدها را راه می‌اندازد و یخ‌ها را آب می‌کند و تبخیر می‌کند و آزاد می‌نماید و پس از رسیدن به این آزادی و پس از دست یافتن به وسعت تبخیر به آنها شکل می‌دهد و آنها را به عبودیت می‌رساند و نمی‌گذارد که این نیروی عظیم تبخیر، هرز و هدر بروند که آن را در توربین‌ها مهار می‌کند و به آن شکل می‌دهد و جهت می‌دهد تا حرکتی و نوری بوجود بیاید. و این رسالت پس از رسیدن و به عبودیت عملی شود.

مذهب انسان را از اسارت به حریت و از حریت به عبودیت و از عبودیت به رسالت، به حرکت، به نور و به عمل، می‌رساند و او را در *اشهد ان محمدا عبده و رسوله* هستی قانونمند، قانونمند می‌سازد و پیش می‌برد.

مذهب در این سطح عالی قرار دارد. و مذهب راه انسان و روش حرکت او و جهت حرکت اوست. و این است که از مذهب اصیل نمی‌توان جدا شد و آزاد شد، که این مذهب پس از رسیدن به آزادی در سطح عالی و پس از شناخت نیازهای عظیم، بخارهای هرز آزاد را شکل می‌دهد و به نور و حرکت تبدیل می‌نماید و مسئول و رسالت شناس بار می‌آورد.

شناخت این نیازها، عاملی است که انسان را پس از رسیدن به حریت، به دین می‌رساند و شکل می‌دهد که این دین شکل ایده آل رشد انسان از گفته حسین در روز عاشورا: *ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا*، (لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۰۹) به این نکته پی می‌بریم که دین، شکل انسان آزاده است می‌گوید اگر به این شکل نرسیده‌اید، لااقل آزاد باشید، اگر به عبودیت نرسیده‌اید لااقل حریت داشته باشید.

است.

و این شکل دادن فقط برای کسی است که به استعدادهاي انسان و به قلمرو این استعدادها و به قانونهاي حاکم بر این قلمرو، بر این استعدادها، آگاهی دارد.

حَتَّى يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. (انفال، ۳۹). لِيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ. (بقره، ۱۳۹).

دوستي براييم از داستان مسافرتش ميگفت که در راه با مردی جالب برخورد داشته؛ مردی که در آمریکا دوره گذرانده و پیامبر هیپیگری در ایران گردیده و به عنوان فیلم ساز و کارگردان، مشغول رسالت خویش...

دوستم ميگفت ما هر دو جذب یکدیگر شده بودیم. او جذب سکوت من و پذیرش من و نبود تعصب در من! و من هم جذب حرفهاي تازه‌ي او و داستانهاي مفصل و شیرین او؛ از لذتها و خلسه‌ها و اعتیادها و آزاديها...

او توضیح مي‌داده که من حتي مقداري هم عربي خوانده‌ام و از اسلام آگاهی دارم و به محمد(ص) هم احترام مي‌گذارم. و ميگفته من اسلام را رد نمي‌کنم، که من خودم از مذهب گذشته‌ام و آن را گذرانده‌ام. من از مذهب هم آزاد شده‌ام و اکنون در این دنيای بزرگ و آزاد، ره‌ایم...

به دوستم گفتم: هنگامی که او از این ولنگاری و ره‌ایی و هرز شدن، نجات پیدا کند و شکل بگیرد، تازه آن وقت به مذهب رسیده و به دین، به

اسلام دست یافته. وقتی او از آزادی، آزاد شود، عید بشود، تازه اول راه اوست. گفتم این حرف که من اسلام را رد نمی‌کنم، که من اسلام را گذرانده‌ام شوخی است. آنچه که او از آن آزاد شده همان مذهب سنتی است و آنچه که امروز دارد، یک نوع مذهب عاطفی است.

مذهب اصیل، راه انسانی است که یافته باشد باید حرکت کند و باید از آزادی و وسعت تبخیر، به شکل گرفتن و به عبودیت برسد و رسالت‌ها را به گردن بگیرد؛ چون نیازهایی در پیش هست که بخارهای هرز را، به شکل گرفتن دعوت می‌کنند. گفتم این حرف که من از مذهب آزاد شده‌ام، مثل این است که بگویی من از راه آزاد شده‌ام.

مذهب راه است؛ (صراط)

روش حرکت است؛ (نظام‌ها و احکام)

جهت حرکت است؛ (توحید)

رهبری است؛ (رسالت و امامت)

آیا از این گونه مذهب می‌توان آزاد شد؟ یا این مرحله‌ای است که پس از آزاد شدن از آزادی‌ها، تازه به آن می‌رسی.

من به دوستم گفتم تعجب می‌کنم که حرف‌های او برای تو تا مگی داشته باشد. این نشان می‌دهد که او از تو جلوتر و پیشرفته‌تر بوده است. اگر تو حرکتی را شروع کرده بودی و به آزادی رسیده بودی، با او همراه

روش نقد (جلد دوم)

می‌شدی. و اگر از این مرحله هم می‌گذشتی، تو بر او مسلط می‌گشتی و تو رهبری او را به عهده می‌گرفتی و آن وقت آنچه برای او جالب بود، سکوت تو نبود، که دید تو، بینش تو و وسعت آزادی و شکل گرفتن و رسالت‌های تو بود.

مؤمن، به آزادی و شناخت هستی می‌رسد و تمام چهار فصل را می‌بیند، نه باد می‌کند و نه می‌پلاسد که در کنار حرکت‌ها، حرکتش را ادامه می‌دهد.

مؤمن، از دید صادق هدایت و کافکا و دید آندره ژید و دید هیپی‌های آزاد برخوردار است و تمام این ابعاد را دیده و پس از این بینش‌ها و آزادی‌ها است که به عبودیت و حرکت رو آورده است.

و این است که تمام این حرف‌ها را می‌فهمد و تمام اینها را احساس می‌کند و تمام بن‌بست‌های آنها و راه‌های نجات از این بن‌بست را می‌شناسد.

مؤمن مکتب‌ها را گذرانده و از این بینش‌ها گذشته، گرچه اسم‌هایش را نشناخته باشد، که او در حرکت خودش تمام این راه‌ها را طی کرده است.

ما در مرحله‌ی آزادی از مذهب، مذهب سنتی و عاطفی را در نظر می‌گیریم، ولی مذهب اصیل را نمی‌کنیم.

آنها که به آزادی می‌رسند و نمی‌خواهند در این دنیای وسیع و رها سرگردان باشند،

آنها که به شناخت قانونمندی هستی رسیده‌اند و نمی‌توانند ول و هرز باشند، آنها که رابطه متقابل را در نظر گرفته‌اند و فهمیده‌اند که يك گند در يك جا حبس نمی‌شود،

آنها که نیازهای عظیم را شناخته‌اند و به شهادت استعدادهای خویش گوش داده‌اند و راه دراز خویش را یافته‌اند، مجبورند برای زنده بودن و مردن خودشان برنامه بریزند و مجبورند به نیروهای خود جهت بدهند.

و آنها را از سرگردانی و رکود و احتکار به فلاح و رویش برسانند و کاری کنند که هیچ کارشان خارج از برنامه نباشد و تمام کارهایشان حرکت و رفتن باشد و يك کار باشد.

اسئلك... ان تجعل اعماله اوزادي... كلها ورثاً واحداً و حالي في خدمتك سراً، مفاتيح، دعای كمیل.
و آنچه کارهای گوناگون را یکی می‌کند، و سازمان می‌دهد جهت و هدف یگانه است.

(۱)

انجماد یخ زدن را، سوگوار شدن،
از خویش، برای خویش، تابوت ساختن،
همراه لحظه‌های محزون،
تا گورستان تنهایی شلوغ، خزیدن،
تا کی؟
آیا نمی‌خواهیم، وسعت تبخیر را جشن بگیریم؟
آیا نمی‌خواهیم، تابوت را بشکنیم،
و از گورستان خویش، برخیزیم؟
برکه آرام، می‌خواست،
با بال حرارت خورشید،
در جشن تبخیر، اوج بگیرد،
دریا می‌خواست.
دریای دلگرم می‌خواست،
روز عروسی خورشید،

این وسعت را،
 در آسمان شهر ساکت،
 در آستانه‌ی غروب، جشن بگیرد.
 ای برکه‌ی عظیم‌تر از دریا.
 ای دریای هستی
 که در دل تو، دریاها، بیش از یک قطره نیستند،
 تو، در روز تولد کدام خورشید،
 در وسعت تبخیر کدام قطره،
 جشن آزادی را، به پا می‌داری؟
 آزادی از انجماد،
 آزادی از تابوت،
 آزادی از گورستان تنهایی شلوغ را.

(۲)

وداع!!
 وداع ای سوگواری!
 ای تابوت!
 ای گورستان!
 وداع! ای مرغ پر گرفته‌ی آزاد
 وداع ای آزادی...

که من، در جشن تبخیر،
شکل گرفتن را نامزد شدم.
و حرکت را
و نور را،
از توربین های شهر شلوغ، هدیه گرفتم.
وداع ای وسعت تبخیر هرز!
که من شکل گرفتن را
و رسالت را هم جشن گرفته ام
آخر تا کی سوگوار ماندن
در انجماد
در تابوت
در گورستان...
در وسعت هرز تبخیر

(۳)

من، جشن تبخیر
جشن شکل گرفتن
جشن جهت یافتن
جشن حرکت
جشن نور

جشن دیدن
جشن با سر دویدن را،
از شنبه... تا جمعه‌ی تاریخ
همیشه، با خود خواهم داشت
تو چه خواهی داشت
ای رفیق!
آیا هنوز
آیا هنوز هم سوگوارِی؟
ای شادیِ غریب
این خنده‌ی تنها
ای رقصِ مرگ
ای ترانه‌ی مبهم
این نجوایِ شوم این قرن محزون
ای زندانی در خویش...

نقش آزادي

مذهب اين گونه به آزادي وسعت مي‌داد و براي رسيدن به آزادي اين گونه آموزش مي‌داد و روش مي‌داد. و با اين آزادي وسيع و عميق است، که مذهب آرمان‌هاي ديگر را هم شکل مي‌دهد و جهت مي‌دهد. چه آرمان‌هاي لذت و ثروت و قدرت و شهرت و رياست را و چه آرمان‌هاي عدالت و رفاه را. نقش اين آزادي وسيع در اين وسعت بايد بررسي شود.

در اين ديد انسان لذت را مي‌خواهد، اما نه براي يك محدوده و خوشي را مي‌خواهد، اما نه در يك مقطع... که انسان با آن همه استعداد بايد در طول راه لذت ببرد و خوش باشد و از نعمت‌ها برخوردار. تو به کودکی که همیشه لذت و خوشي او را خواستاري دستور مي‌دهي که اين گونه باش و آن گونه نباش...

روش نقد (جلد دوم)

چون می‌خواهی او نه در يك لحظه که برای همیشه خوش باشد و برخوردار، گرچه او بانگ بردارد که چرا نمی‌گذاری سرگرم باشم و لذت ببرم و خوش بگذرانم؛ که تو می‌خندی و می‌گویی آه من همین را می‌خواهم، اما برای زمان بیشتری که تو هستی و خودت نمی‌دانی. تو هستی و به دست و پایت نیاز داری و اکنون ناشیانه داری به تراجشان می‌دهی.

آنها که به آزادی رسیده‌اند... و از اسارت جلوه‌ها و هوس‌ها و حرف‌ها رهیده‌اند... نه این که غذا نخورند و لذت نبرند و کیف نکنند که این کارها را دارند، اما دیدشان عوض شده و از سطح غریزه آزاد شده‌اند. آنچه را که نیاز دارند و کمبود دارند می‌خورند، نه آنچه هوس کرده‌اند و می‌خواهند.

و این نیاز را، محدود به لحظه نمی‌کنند، که در طول راهشان و در مدت ادامه‌شان، در این مجموعه آن را منظور می‌دارند. اینها لذتشان در کنار وظیفه‌هاشان سبز می‌شود.

اینها که به این آزادی می‌رسند، تضاد خدا و خرما برایشان حل می‌شود؛ چون خدا برای آنها شیرین می‌شود، شیرین‌تر از خرما. و خرماها در دهانشان زهر می‌شود. و این لقمه‌های کوچک تحریکشان نمی‌کند...

آنچه برای ما لذت بخش است همانی است که ما را پر کند و آنچه آنها را پر می‌کند، دیگر عروسک‌ها و توپ‌ها و باریک‌اللها و کفش‌ها و لباس‌ها و جلوه‌ها نیست، که این همه، نه این که بد باشد، که برای آنها کم است و

دیگر برق و جرقه‌ای در چشمشان نمی‌آورد و قلبشان را نمی‌لرزاند... پسرم شاید از بی‌اعتنایی من به بازیچه‌هایش که با رنج جمعشان کرده و با زحمت نگهداریشان می‌کند و با تمام وجود پاسدارشان هست، تعجب کند و حماقت من را در دل شهادت بدهد و حتی با زبان حکایت کند. او حق هم دارد که من هم سال‌های پیش، همان بودم، اما آنچه به او لذت می‌دهد، دیگر برای من لذت نمی‌آفریند... و آنچه او را پر می‌کند، برای من بار است و رنج. این گونه انسان وسعت می‌گیرد و آرام می‌شود. و در این وسعت و آزادی، این گونه لذت‌ها و شیرینی‌ها عوض می‌شوند. من هنگامی حکایت پر شور و وراجی‌های مستمر بعضی‌ها را می‌شنوم که چگونه با صمیمیت می‌گویند و می‌شنوند و خوش هستند و مأنوس، جداً رنج می‌برم و تعجب می‌کنم از این که چگونه می‌تواند خودش را گول بزند و چگونه می‌تواند... با اینها... پر بشود و سرخوش و سرگرم...

و آنها که نیازهای زیاد را دیده‌اند و وقت کم را حس کرده‌اند، دنیا را بد نمی‌بینند، که کم می‌بینند و می‌خواهند زیادش کنند و می‌خواهند برای خود از آن بهره بگیرند. اینها همراه آزادی و زهدشان، ثروت‌ها جذبشان نمی‌کند که ثروت‌ها را جذب می‌کنند و دنیا در کام خود نمی‌گیرندشان که از دنیا کام می‌گیرند و

کام می‌ستانند.

اینها نه صوفیانه از دنیا می‌گذرند و نه آن را مثل آن کاظم دیوانه که کهنه‌ها را بر روی شکم جمع می‌نمود و با رنج حمل می‌کرد و بی‌حاصل بر خود بار می‌نمود، جمع می‌کنند. اینها نه گذاشتن دارند و نه انباشتن، که کارشان برداشتن است و بهره گرفتن و کام گرفتن.

اگر تکلیف این بود که دنیا را رها کنید، این مسأله‌ای نبود، اما تمام عظمت کار در این است که باید از آزادی هم آزاد شد و دنیا را برداشت و آورد، نه برای يك لحظه و هفتاد سال که برای همیشه. و نه برای خود، به تهایی که برای همه. ما بیشتر از شکم و تن خود، که به اندازه‌ی عقل و قلب و روح خود باید بکوشیم و آن هم نه فقط برای این همه از خودمان، که برای این همه از تمام آنهایی که در این زمین گام بر می‌دارند و در فضا نفس می‌کشند.

ما خودمان، ابعادی داریم و دیگران هم تشنه‌هایی هستند که نه در شکم و تن، که در شناخت و احساس و یقین و ظرفیت‌ها و وسعت‌ها تشنه‌اند و محتاج.

و به ما، به اندازه‌ی استعداد داده‌اند که به این همه برسیم و برای این همه گام برداریم... و نمی‌توانیم بی‌کار بمانیم و نمی‌توانیم در يك بُعد بی‌حساب کار کنیم و با يك چشم راه بیفتیم... و يك طرف را ببینیم و يك طرف را تأمین کنیم.

این در لذت و ثروت، در قدرت و شهرت هم انسان‌ها بزرگتر از این هستند که فیلم بچه‌ها باشند و داستان کودکان و عروسک خیمه شب بازی تاریخی، که قدرت‌ها را به خاک کشیده و شهرت‌ها را محو کرده و افسانه‌ها را افسون نموده و از آنها فقط یک آمدن و رفتن را در خود نگه داشته است.

اینها که به آزادی می‌رسند دیگر اسیر قدرت‌ها و شهرت‌ها و ریاست‌ها و برتری طلبی‌ها نیستند و تظاهرها و نمایش‌ها را نمی‌خواهند، گرچه فسادی و صدمه‌ای در آن نباشد، که ادامه‌ی صالح انسان و بهره‌های عظیم، برای آنهایی است که نه برتری طلب هستند و نه فساد آفرین...

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛ (قصص، ۸۳): آن طرف را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه برتری طلب هستند و نه خواستار فساد. و این نشان می‌دهد که برتری طلب و لو فسادی هم نداشته باشد، سنگ راه است؛ چون برتری‌ها در این نیست که چشم‌ها را بگیرند و زبان‌ها را به نام خود بگردانند.

انسان گرچه از این همه آرزو و خواسته و از این نیازهای مقبولیت و خود نمایی برخوردار است، اما این نیازها در این سطح، به گونه‌ای دیگر ارضاء می‌شوند...

آنها که می‌خواهد نمایش بدهند، چشم‌هایی را به خویش می‌خوانند که عظمتی داشته باشند و زبان‌هایی را به مدح و ستایش دعوت می‌کنند، که ارزشی داشته باشند... آنها از مدح و ستایش فرومایه‌ها و دیوانه‌ها و بی‌حساب‌ها، نه تنها خوشحال نمی‌شوند، که می‌رنجند و به ستوه می‌آیند و فرار می‌کنند، که این تعریف‌ها برای اینها تخریب است و این ستایش‌ها

بر ایشان سرزنش.

آزادی در آن وسعت همانطور بر روی لذت و ثروت و شهرت و قدرت اثر می‌گذاشت و به آنها شکل می‌داد و آنها را رهبری می‌کرد. همین طور بر روی عدالت و رفاه هم اثر می‌گذارد.

عدالت را تا حد قسط و قسط را تا حد انصاف و مواسات و تا حد ایثار بالا می‌آورد. عدل در برابر ظلم و قسط در برابر جور است.

يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا. امالی، صدوق، ص ۲۶.

ظلم، حق دیگری را گرفتن است و جور، از حق خود به آنها نابرابر دادن.

هنگامی که مالک اشتر به امام امیر المؤمنین پیشنهاد می‌کند که به خاطر نگه داشتن سپاه، از حقوق ما به اینهایی بده که به سوی معاویه می‌روند و بیشتر می‌خواهند، علی می‌گوید:

عَاطَبُ النَّصْرِ بِالْجُورِ؟ أَيَا پِروزي را با جور خواستار باشیم؟ علی نه نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ی ۱۲۶.

عدالت که قسط را همراه دارد و نه از ظلم، که از جور هم برای رسیدن به پیروزی کمک نمی‌گیرد، که برای رسیدن به حق، با پای باطل نمی‌توان راه رفت.

علی می‌گوید: اگر از مال خودم بود، میان آنها مساوی تقسیم

می‌کردم... چه رسد به آنجا که مال خود آنهاست.

و این آزادی علی از سلطنت‌ها و قدرت‌ها و ریاست‌هاست که او را تا بالاتر از عدالت قسط و بالاتر از قسط تا ایشار کشانده است که: **يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلِيَّ حَبَّةً مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ حَشْرًا، ۹**
 أسيراً .
 دهر، ۹.

اینها حتی در سختی و تنگنا، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند. و اینها، طعامی را که محبوب آنهاست (و یا طعام را با محبت و عشق حق) به دیگران می‌دهند و در کنار این همه گذشت، از دو ترس برخوردارند: **إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا، يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا.**

دهر، ۱۰.

دهر، ۸.

با رسیدن به این سطح از بینش است که شیعه، از عمر ناراضی می‌شود و در دل او را نمی‌پسندد و نفرین می‌کند در حالی که اگر عمر را با هر يك از دادگستران تاریخ بسنجی، عمر از آنها بالاتر است، که انوشیروان عادل هم، عدالت را برای دیگران می‌خواهد و خودش از آنها جداست، اما عمر دستور عدالت را حتی بر خودش اجراء می‌کند...

با رسیدن به آزادی وسیع، حتی رفاه هم شکل عوض می‌کند. رفاه حتی در کنار سختی‌ها، دوام می‌آورد و همراه رنج‌ها فرسوده نمی‌شود.

این چنین رفاهی نیرومند، جز در این زمینه‌ی سرشار نمی‌روید و بارور نمی‌شود. آنها که به رفعت ذکر و آگاهی بلند رسیده‌اند، اینها همراه هر سختی، دو راحت دارند و پس از هر سختی، يك راحت و با این آگاهی و با این راحت‌هاست که به وسعت صدر و سینه‌ی بزرگ می‌رسند. و در این چنین سینه‌ای، دیگر رنج‌ها تنگی نمی‌آورند و این چنین دلی را، غم نمی‌گیرد. اینها به فراغت سینه رسیده‌اند، رنج‌ها آنها را نمی‌شکند و نمی‌کوبد، که ظرفیت‌ها گسترده‌تر شده‌اند و نیروها، عظیم‌تر. اینها که به فراغت رسیده‌اند، می‌توانند دوباره بار بردارند و بیشتر رنج بکشند و سختی‌ها را تحمل کنند.

با رفعت ذکر تو می‌بینی که همراه هر سختی، هم ورزیدگی هست و هم نیروها احتکار نشده‌اند. این دو راحتی همراه سختی‌هاست. در آخر هم پاداش و مزد و بهره‌هایی است که به تو می‌رسد و سودهایی است که بدست می‌آوری. هم به جریان افتاده‌ای و ورزیده شده‌ای و هم مزد و پاداش بدست آورده‌ای.

همراه این جریان ورزیدگی و پاداش، تو صدمه نمی‌بینی که نیرومندتر می‌شوی... شرح صدر و وسعت صدر و دریا دلی بدست می‌آوری، که رنج‌های سنگین را تحمل دارد و رنج‌های کمر شکن از او برداشته شده‌اند. و این است که به فراغت می‌رسی؛ فَإِذَا فَرَعْتَ، فَانْصَبْ؛ هنگامی که به فراغت رسیدی رنج بکش و بکوش، که آزاده‌ها و آگاه‌ها، در رنجشان،

راحت هستند، در حالی که اسیرها در رفاهشان رنجور.

این آزادی، در این وسعت، این همه نقش دارد. و این چنین آزادی وسیع و نقش آفرینی، نیاز انسان است و آرمان اوست.
 تو با این آرمان، مکتبها را نقد بزنی و بین به تو کدام آزادی را یاد داده‌اند... فقط نفی و دهن کجی و پوچی و یا اعتزال و انزوا و رهبانیت و یا ولنگاری و بی‌تفاوتی و یا عصیان و سرکشی...؟
 انسان بدون این آزادی وسیع انسان نیست، که مسخ است، که عادت است، که تقلید است، که هنوز تولد نیافته.
 و برای این آزادی، محتاج زمینه‌ها و ریشه‌ها و پاسداری‌هاست. به شناخت‌ها و احساس‌ها و مراقبت‌ها و محاسبه‌ها نیاز دارد تا بتواند صادرات و واردات وجود خویش را کنترل کند و از جبرها و از اسارت‌ها آزاد شود و به این آزادی شکل بدهد و آن را هرز و هدر نگذارد.
 از شنبه تا جمعه‌ی تاریخ... همیشه مسرور...

فهرست نوشته‌های زنده‌یاد

استاد علی صفایی حایری (عین صاد)
هم چنین نوارهای صوتی و تصویری بسیاری از ایشان بر جای مانده است، که غالب آنان تاکنون استخراج و تنظیم شده‌اند.

الف روش تربیتی:

- ۱ انسان در دو فصل (پیش و پس از بلوغ)
- ۲ مسئولیت و سازندگی

ب روش نقد:

- ۴ جلد اول (نقد هدف‌ها و مکتب‌ها)
- ۵ جلد دوم (نقد مکتب‌ها، آرمان، آزادی)
- ۶ جلد سوم (نقد مکتب‌ها، آرمان، آگاهی و عرفان)
- ۷ جلد چهارم (نقد مکتب‌ها، آرمان، تکامل، مارکسیسم)
- ۸ جلد پنجم (نقد مکتب‌ها، آرمان، تکامل، اگزستانسیالیسم)

ج روش تفسیر:

- ۹ روش برداشت از قرآن (ماعون)
- ۱۰ دیداری تازه با قرآن (۱)، رشد (سوره‌ی والعصر)
- ۱۱ دیداری تازه با قرآن (۲)، صراط
- ۱۲ تطهیر با جاری قرآن (۱)، (سوره‌های فلق و ناس و توحید و تبت و نصر و کافرون و کوثر و همزه و فیل و قریش و ماعون)
- ۱۳ تطهیر با جاری قرآن (۲) (سوره‌ی بقره)
- ۱۴ تطهیر با جاری قرآن (۳) (مجموعه‌ای از سوره‌ها)

د روش تدریس:

- ۱۵ استاد و درس (صرف و نحو)
- ۱۶ استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد)
- ۱۷ در آمدی بر علم اصول

ه' امامت و ولایت:

- ۱۸ غدیر (تحلیل فشرده‌ی از ولایت)
- ۱۹ عاشورا (تحلیلی از قیام امام حسین)
- ۲۰ ای قامت بلند امامت (درباره‌ی امام زمان)
- ۲۱ چهل حدیث از امام حسین (ع)
- ۲۲ بشنو از نی (شرحی بر دعای ابوحمزه ثمالی)
- ۲۳ از معرفت دینی تا حکومت دینی
- ۲۴ وارثان عاشورا
- ۲۵ تو می‌آیی
- ۲۶ درس‌هایی از انقلاب (انتظار)

۲۷ درس‌هایی از انقلاب (تقیّه)

۲۸ - درس‌هایی از انقلاب (قیام)

و ادبیات:

۲۹ آرامش (مجموعه‌ی شعر)

۳۰ تابوت (مجموعه‌ی شعر)

۳۱ وداع (مجموعه‌ی شعر)

۳۲ پیروز (مجموعه‌ی شعر)

۳۳ شعرهای شهادت (مجموعه‌ی شعر)

۳۴ شعر بلندی برای امیرالمؤمنین (منتشر نشده)

۳۵ ذهنیت و زاویه‌ی دید (در نقد ادبیات داستانی، با نگاهی به ده رمان مشهور)

ز اقتصادی و اجتماعی:

۳۶ - فقر

۳۷ - انفاق

۳۸ - بررسی (طبیعت، تاریخ، حکومت)

۳۹ - پاسخ به پیام نهضت آزادی (سال ۶۵)

۴۰ نامه‌های بلوغ (پنج نامه‌ی اخلاقی، تربیتی و عرفانی به فرزندان)

۴۱ وصیت‌نامه

ح آثار در دست چاپ

۱ مشکلات حکومت دینی

۲ اهداف حکومت دینی

۳ روابط متکامل زن و مرد

۴ مجموعه‌ی اشعار